



اواخر دهه۶۰ چندجوان که عاشق گروه «دایر استریوت» و «پینکفلوید» شده بودند و دستی به ساز داشتند، به صورت مخفیانه دور هم جمع می‌شدند و برای دل خودشان نوازندگی کردند. حتی یک‌بار هم در منزل یکی از دوستانشان کنسرت برگزار کردند البته بازهم به شکل زیرزمینی! یکی از این جوان‌های به‌اصطلاح عشق‌موزیک که نوازنده گیتار بود و صدای خوبی هم داشت آرش میتویی بود؛ پسر «عزیز میتویی» و «سیمابینا»، بدون شک رشد و پرورش در میان سازها و نواها و در خانواده‌ای که تقریبا همه آنها دستی در موسیقی و هنر داشتند تاثیر خودش را گذاشته بود. آرش میتویی حدود سال ۷۰ آلبومی با اشعار حافظ و موسیقی راک به‌صورت زیرزمینی جمع کرد که در یکی از قطعات یک سُلوی گیتار در دستگاه نوا نواخت و بیراه نیست بگوییم این، اولین تجربه تلفیق موسیقی سنتی و راک به این شکل بعد از انقلاب بود. گفت‌وگوی پیش‌رو به بهانه بازگشت دوباره میتویی به جریان موسیقی رسمی و ادامه مسیری است که بنیانش را ا اواخر دهه۶۰ گذاشته بود.



مرجان صائبی

لا شما هم با کاور کارهای «رایک کلایتون» و «پینکفلوید» به سمت موسیقی بلوز و راک و… رفتید؟

بعد از دوران تین‌ایجری که عاشق «الویس پرِسلِی» بودم یکی از دوستانم مرا با آهنگ‌های «دایر استریوت» و «مارک نافلر» آشنا کرد و بعد با «کلایتون» آشنا شدم. کلایتون الفبای ابتدایی بلوز را می‌نوازد و همان گام پنتاتونیک را مدام بالا و پایین می‌رود و برای کسانی که یک مقدار ذهنیت عمیق‌تری در موزیک دارند، خسته‌کننده است اما کانالیزور خوبی برای علاقه‌مندکردن افراد به موسیقی بلوز است.

لا نواختن موسیقی راک از کجا شروع شد؟

بعد از کلایتون با پینکفلوید آشنا شدم. سال‌های ۶۷-۶۸ در منزل یکی از دوستان مادرم در سعادت‌آباد کنسرت برگزار کردم؛ آن زمان شب‌ها مانند حکومت نظامی ایست بازرسی در خیابان‌ها بود و ماشین‌ها را بازرسی می‌کردند و اگر ساز پیدا می‌کردند، می‌شکستند و موسیقی و ساز رسماً جرم بود. ساز را فقط با مجوز رسمی از وزارت ارشاد می‌توانستی حمل کنی وگرنه هم تو را دستگیر می‌کردند و هم سازت را می‌شکستند، کاملاً وضعیت ما کنسرت گذاشتیم و کارهای پینکفلوید، کلایتون، دایر استریت را اجرا کردیم. گروهی از دوستان بودیم که به واسطه هم با یکدیگر آشنا شده بودیم. در واقع آن زمان جزو تنها کسانی بودیم که آنقدر عاشق این موزیک شده بودیم، که چنین ریسک‌هایی می‌کردیم و به قول معروف زیرزمینی، برای خودمان می‌ترکدیم.

لا به نظر اومد تنها کنسرت به این شکل در آن دوران بوده است. چون از هیچ کدام از موزیسین‌های آن دوره نشنیدم که کسی تا سال ۷۳ چنین کاری کرده باشد…

دقیقا سال ۷۰ بود که پروژه یک آلبوم را شروع کردم. البته در کنسرت سال۶۸ هم یکی،دوتا از کارها برای خودم بود. نعیم سبحانی یکی از دوستانم بود که درام می‌نواخت. کامیار شعرهایی هم که گفته بودم جرت‌وپیرت بود. پس از آن خواستم جدی‌تر کار کنم چون دنبال مخاطب بودم. در واقع فهمیدم با شعر انگلیسی گفتن نمی‌توانم به جایی برسم و اگر می‌خواهم کاری جدی انجام دهم، باید روی کلام فارسی کار کنم. اصلا موزیک‌های فارسی گوش نمی‌کردم، مثلا موزیک پاپ ایرانی قبل از انقلاب، البته معروف‌هایشان را که همه شنیده‌ایم اما اصلا فقط موزیک خارجی گوش می‌کردم. بنابراین وقتی سال ۷۰ سعی کردم شعرهای بهتری بگویم و روی آنها موزیک بگذارم، هیچ ایده و تاثیری از موزیک پاپ ایرانی و قدیمی نداشتم. یک مقدار از خاص‌بودن آلبوم سال ۷۰ که گیتار هم نواختم، منوط به این داستان است که من کلا روی موزیکی که صرفا غوی بود، کلام گذاشتم. یکی از ترک‌ها هم شعر پدرم بود.

لا یک سلو در دستگاه نوا در همین آلبوم سال ۷۰نواختید که درواقع نقطه‌عطلی در کار شماست چون از ترکیب موسیقی غربی با کلام فارسی فراتر رفتید و این تلفیق در نوازندگی اتفاق افتاد…

بله، چون موسیقی هم در آن نقطه دچار تلفیق شد. بقیه آهنگ‌ها صرفا یک آهنگ پاپ-راک با شعر ایرانی بود. همان‌طور که می‌دانید ما در گیتار رعب‌رده نوازیم یعنی پرده‌های غربی را داریم در حالی که در ایرانی رعب‌رده داریم و من با بندینگ که سیم را در گیتار بالا می‌کشند و صدا زیرتر یا بهتر می‌شود، با این تکنیک شروع کردم و سعی کردم رعب‌رده‌ها را روی گیتار به‌وجود بیاورم و سلوی آزادی در آن آلبوم ضبط کردم که در کلاس کار روی دستگاه نوا می‌رفت.

لا دستگاه نوا و موسیقی سنتی بر اساس چه پیش‌زمینه‌ای بود؟

مسوردی که فراموش کردم بگویم این- بود که بعد از این که کلاس پیانو را رها کردم مدتی کلاس سه‌تار هم رفتم. بودم. آن زمان مادرم خیلی به موسیقی سنتی علاقه داشت و مدت‌بایدی نزد استاد دواهی آواز تمرین می‌کرد و در سفرها برای ما می‌خواند و برای خانم‌ها کلاس موسیقی داشت. بعدها

موسیقی غیررسمی به روایت آرش میتویی

غزل‌های حافظ در زیرزمین



هم با موزیسین‌هایی که در چاوش بودند (مشکاتیان و علیزاده) همکاری داشت. بنابراین با اینکه پیانو می‌نواختم در تمام مدت گوشم با موسیقی ایرانی آشنا شده بود. مهم‌تر از همه این است که موسیقی ایرانی برایم جذاب بود و هم فکر می‌کردم با پیوندادن این دوموسیقی می‌توانم مخاطبان بیشتری هم پیدا کنم.

لا درواقع تجربه تلفیق تحت‌تاثیر جذب مخاطب اتفاق افتاد؟

در واقع به‌نظرم هنر یک زبان است و انسان همیشه به‌دنبال یک فصل مشترک بین ذهنیتش با مخاطب است. در واقع این سوال همیشه برای خودم هم مطرح بوده که آیا واقعا از درون من شروع شده یا واقعا به‌خاطر پیداکردن مخاطب به سراغ شعر فارسی و تلفیق رقتام؟ البته هیچ‌گاه دلم نایمده فرهنگی که با آن بزرگ شدم‌ام را کنار بگذارم چون از آن لذت برده‌ام و از طرف دیگر موسیقی غربی هم همیشه برایم جذاب بوده. به‌عنوان یک آهنگساز همیشه این تجربه را داشتم‌ام که وقتی شعری می‌سازم یا یک ملودی را در ذهنم دنبال می‌کنم، به عکس‌العمل مخاطبم فکر کنم و به عشق آن لحظه کار می‌کنم. هنر یعنی ارتباط…

لا از اواسط دهه۴۰ که صفحات پاپلتر به ایران وارد شد

خیلی‌ها شروع به کاور آنها کردند و با فاصله کمی خیلی‌ها شروع به خواندن فارسی کردند. آیا موسیقی پاپ-راک قبل از انقلاب تاثیری در روندی که طی کردید، داشت؟

با نسل‌های قبلم اصلا ارتباطی نداشتم. برای من هم در ابتدا این بیگانگی با کلمات فارسی وجود داشت و انگار این کلمه در دهانم نمی‌چرخید و انگار با خودم در زمان خواندن اشعار فارسی رودربایستی داشتم تا

اینکه کم‌کم برایم عادی شد.

واقعا آهنگ‌های فرهاد هم گوش

نمی‌دادید؟

خیر.

لا چه موزیک‌هایی گوش

می‌کردید؟

به‌رحال، تا هشت‌سالگی در رژیم گذشته بزرگ شده بودم و یک‌سری از کار‌ها به گوشمان می‌خورد، اما نه اینکه خودم آنها را انتخاب کنم. خاطرم است یک مدت زیادی کارهای «شومون» و «شوین» را گوش می‌کردم. دوره زیادی

موزیک آمریکایی‌لا تین گوش کردم؛ مادرم یک نوار فلامینکو داشت که موسیقی آمریکایی‌لا تین بود و من صبح تا شب آن را گوش می‌کردم احتمالا «یاکودلوس»ا بود؛ تابستان‌ها به بیرجند و خوسف و زادگاه مادرم سفر می‌کردیم و چون یکی از کارهای مادرم تحقیق و جمع‌آوری موسیقی محلی بود یک‌سری از کار‌هایشان را ضبط می‌کرد، از جمله دواهنگ بود که عموی مادرم برای رقص چوب بیرجندی‌ها با ویولن و دایره ضبط کرده بود و من آنقدر شیفتم این دوتوار و آهنگ شده بودم که از صبح تا شب آنها را گوش می‌کردم. تا اینکه وقتی مادرم با آقای لطفی، مشکاتیان، شجریان، علیزاده، استاد فرهنگفر و… همکاری کردند، بنابر معاشرت‌هایی که داشتم با موسیقی سنتی آشنا شدم.

لا یکی از نکات مهم در کار‌هایتان توجه به ادای صحیح و درست کلمات است…

کلام باید درست بیان شود. مخصوصا به‌خاطر احترامی که به اشعار حافظ و کلا ادبیات ایرانی دارم به‌نظرم درست نیست شعر به گونه‌ای بیان شود که تمام زیبایی شعر حافظ و شاعران بزرگ زیر سوال برود چون این اشعار قبل از اینکه محتوای لغوی داشته باشند خودشان یک موسیقی بسیار زیبا هستند. از مادرم هم آموخته بودم که کلام و ملودی چقدر می‌توانند در یک جهت و هماهنگ حرکت کنند. این جزواصول آهنگسازی هم هست که وقتی روی شعر ملودی می‌گذارید، به‌جاهای کشش‌ها و تقطیع‌ها رعایت شود، اصول‌ها از نظر زبان‌شناسی می‌دانیم کلمات یک‌سری اصوات هستند که از احساسات انسان نسبت به یک پدیده نشأت گرفته است؛ یعنی این کلمه در صوت خودش یکبار حسی و صوتی هم دارد. برای همین حتی در خوانندم جاهایی صرفا بیان کلامی دارم و حرف می‌زنم و بعد دوباره به ملودی برمی‌گردم. این کار در موزیک غربی خیلی زیاد شده و در موزیک ما نبوده یا خیلی کم بوده.

لا از چه سالی کار روی اشعار حافظ را شروع کردید؟

از سال ۷۲ روی اشعار حافظ کار کردم که بعد از اینکه اولین آلبوم را ضبط کردم تا یکی،دو سال بعد که با شهرام شعرفایک آشنا شدم و چندکنسرت با هم برگزار کردیم، آن

موسیقی

رقابت موسیقایی

با داوری گلچین، خوشدل و شیرازی

برگزیدگان سومین برنامه «هزار صدا» شناخته‌شدند

برگزیدگان سومین برنامه هزارصدای موسیقی دستگاهی ایران با داوری نادر گلچین، عباس خوشدل و محمدعلی شیرازی معرفی شدند.

سومین برنامه مسابقه آواز در زائر موسیقی ردیف دستگاهی ایران، عصر پنجشنبه، ۲۰شهریور با حضور محمدعلی بهمنی، عباس سجادی، شاهرخ توسرکانی، مهران مهرنیا، حمید اسفندیاری، مهران مهدی، محمد صدیقی‌پارسی (برادر استاد یاحقی)، پلدا یزدانی و… در تالار هنر فرهنگسرای نیاوران برگزار شد. در این برنامه که با یک‌ساعت تأخیر و از ساعت۱۶ آغاز شد، پنج‌گروه جوان موسیقی ایرانی در مقابل سمنفر از دست‌اندرکاران موسیقی و تماشاگران حاضر در سالن به اجرای برنامه پرداختند و در پایان، برندگان بخش آواز و نوازندگی انتخاب شدند.
داوران برنامه سوم، متشکل از نادر گلچین در بخش آواز، عباس خوشدل در بخش آهنگسازی و نوازندگی و محمدعلی شیرازی در بخش شعر و ترانه بودند. آرش نصیری، مدیر و مجری برنامه، این مراسم را با خواندن ترانه معروف فریدون مشیری- گلچهره - آغاز کرد. پس از آن نصرالله شیرین‌آبادی، ویولونیست پیشکسوت و امیر اتنی‌عشری، خواننده؛ آکوستیک‌باند.

لا به‌لحاظ تکنیکی به‌خاطر رعب‌برده‌شاید سازهای محلی، یک‌سری‌ها پتانسیل استفاده در تلفیق را بیشتر داشته باشند. گرایش به موسیقی فولکلور چقدر به خاطر حضور مادر تان بوده و چقدر به خاطر پتانسیل خود این موسیقی است که بیشتر توانایی تلفیق‌شدن با موسیقی دیگر را دارد؟

هر دو. این یک حسن اتفاق است. به‌نظرم هر دو یک‌حرف است. هرچه موسیقی را به موسیقی ایرانی نزدیک‌تر کنی، بهتر می‌تواند شعر حافظ را بیان کند. **لا** چه ویژگی‌ای باعث می‌شود که بیشتر صدای فولک را بیسنندید؟

صرفا یک مورد سلیقه‌ای است که از مادرم گرفته‌ام.اصولا در سلیقه از مادرم بسیار متأثر هستم. گاهی این‌تجرب بودم و وارد راک اندرول شدم اما ذهنیت هنری و سلیقه من متاثر از مادرم است. من همیشه ساده‌گرا بودام و مانند مادرم دنبال چیزهای ساده هستم.مطمئنا این سلیقه در کارهایم هم تاثیر دارد.

لا از اوایل کار شما روی اشعار حافظ تا زمانی که گروه

اوهام روی اشعار حافظ کار کرد، چه اتفاق تکنیکالی در

این میان افتاد؟ الان اکثر افسراد فکر می‌کنند گروه اوهام شروع‌کننده تلفیق استایل موزیک غربی و اشعار حافظ یا

کلام فارسی بعد از انقلاب است…

آن سال‌ها من و شهرام تقریبا در یک سبک بودیم البته شهرام بیشتر متمایل به موسیقی غربی بود و همین روند را ادامه داد چون با موسیقی ایرانی آشنا نبود و در کار‌هایش هم صرفا از نوازنده ایرانی استفاده می‌کرد و ذات آهنگسازی شهرام غربی‌است، اما بعد ایرانی در آهنگسازی من بیشتر است

مخصوصا آهنگ‌های جدید من مثلا قطعه «اما را همین بس» و چندآهنگ آخری خیلی ایرانی شده و می‌توان با یک کستر سنتی آنها را اجرا کرد. در واقع این تفاوت تکنیکی به تفاوت من و شهرام و البته سلیقه ما برمی‌گردد.

لا اشاره کردید که به مرور زمان خیلی مایل نیستید

موسیقی تان صدای راک دهید…

منظورم کاری است که در مورد اشعار حافظ انجام می‌دهم و اینکه حتی‌المقدور مایل هستم موسیم تلفیقی باشد. برایم مهم است از افرادی که موسیقی ایرانی گوش می‌کنند، ارتباط برقرار کنم. این بعد موسیقی هم برایم خیلی مهم است. ضمن اینکه این نوع آهنگسازی برایم نوعی ماجراجویی موسیقایی است. می‌خواهم ببینم با داش من تا کجا امکان تلفیق وجود دارد.

لا یعنی مایل هستید که تلفیق موسیقی راک با شعرهای

نو و به‌روز تر باشد؟

نه این گفته را به‌عنوان یک حکم نگفتم. منظورم مثالی در این مورد بود، مثلا اگر قرار است کلام فارسی داشته باشیم که ایرانیان با موسیقی ارتباط برقرار کنند و موزیک هم راک است، چرا باید به سراغ حافظ رفت که هیچ‌سختی با هم ندارند. در ادبیات رسمی ما از جمله شعرهای کلاسیک صمیمیت و راحتی زبان محاوره را ندارد. بنابراین گاه فاصله‌ای بین خواننده و مردم ایجاد می‌کنند. در حالی که یکی از خصوصیات موزیک آوانگارد و راک این است که صمیمیت محاوره‌ای و کوچه و بازاری را داشته باشد. در کشور ما بین سنت و مدرنیته شکافی بوده که هنوز نتوانسته‌ایم این دو را کاملا با هم آشتی دهیم و مردم ما تشنه این آشتی هستند و این میان هم از این آب گل‌آلود سوءاستفاده‌هایی می‌شود. گاهی به فرهنگمان در مقابل مدرنیته بی‌احترامی می‌شود و گاهی برعکس…

لا عدم‌شناخت همان تحقیر کردن است…

بله، تحقیر و بی‌احترامی می‌شود و طرفی که تحقیر شده

به‌دنبال تلافی‌گری است و این جنگ ادامه دارد.

به‌نظرم در تلفیق کلام با موسیقی، وقتی شعر را با آهنگ

در ذهنمان رزمه می‌کنید، باید احساس کنید آن موسیقی به

بیان شعر کمک می‌کند و در واقع شعر را جلا داده و شوکوفر

کرده و نورپردازی بهتری شده است. شعر هم باید درست در

ملودی بچرخد، ملودی را ضایع نکند، شاید راک هم بتواند روی

شعر حافظ کار کرد اما اگر راه هماهنگ‌کردن این دو پیدا شود

و احساس نکند شعر حافظ در زیر این موسیقی مانند وردی

فارسی در حال تلوپاراشدن است.

نگاه

درباره آرش میتویی و نواهایی که شنیده نشد

نوازنده خلوت‌نشین

گیتارا الکتربیک یکی از مهم‌ترین پدیده‌های موسیقی در قرن‌بیستم است؛ سازی اصلی در موسیقی راک و بلوز مدرن و یکی از مهم‌ترین سازها در موسیقی جز (Jazz)،سازای که

امروز در کمتر آنسالمی از موسیقی عامه‌پسند غایب است. این ساز میانه دهه ۱۳۲۰ شمسی وارد ایران شد. اما در ایران چه برخوردی با آن شد؟ گیتارا الکتربیک ساختار مشخص یا به بیان دقیق‌تر رده‌بندی مشخصی دارد. مثل ویولن نبود که روی آن بشود رعب‌برده‌های ایرانی را نواخت یا پیانو که با کوک مشخصی صدای ایرانی دهد. الکترونیک بود و هیچ ربطی به صداهای سازهای ایرانی نداشت به موسیقی ایران هم ربطی نداشت. هنوز هم به همان شکل نواخته می‌شود که از ابتدا نواخته می‌شد، چه در موسیقی پاپ که نقش کمرنگ و تقریبا فرامیشتی دارد و چه در جریان‌های موسیقی جدی‌تر. (نمی‌گویم این ساز غربی است چون همان‌طور که کسی امروز ویولن را به‌عنوان ساز غربی نمی‌شناسد، گیتارا الکتربیک هم در همه‌جای دنیا استفاده می‌شود و دیگر کاملا جهانی است). اما در گذر ایام کسانی هم بودند که داشتند به صدادهی منحصر‌به‌فردتری از این ساز فکر می‌کردند؛ یعنی سودای شنیدن نوبلی ایرانی از این ساز داشتند. آرش میتویی یکی از آنهاست.

آرش میتویی در خانواده‌ای اهل موسیقی به دنیا آمده و از بچگی موسیقی ایرانی می‌شنیده اما گرایش او در نوجوانی به سمت موسیقی راک و در اواخر دهه ۱۳۴۰ شمسی غرق در راک بوده اما نمی‌دانم از کجا و چگونه یک‌مرتبه به فارسی‌خواندن و شنیدن یک صدای ایرانی از گیتارا الکتربیک فکر می‌کند. می‌گویند در سال ۱۳۲۷ یک‌بار با گیتارا الکتربیک در دستگاه نوا بداهه‌نوازی کرده است. آن زمان سودای حافظ‌خوانی با ادوات موسیقی غربی را داشته؛ سودای شنیدن مایه‌ها و گوشه‌های ایرانی با گیتارا الکتربیک و سازهای همراهش. میتویی و شهرام شعرفایک پیش از شکل‌گیری «اوهام» با یکدیگر کار می‌کردند و نقش و ذهنیت میتویی در شکل‌گیری این گروه غیرقابل‌انکار است. شهرام شعرفایک، همچنین نگاهی داشته و همان را به‌خوبی ادامه داد که بحث ما نیست.

آرش میتویی اما در این ۲۰سالی که رسمی‌تر فعالیت می‌کند، خیلی به هم پیوسته و منسجم کار نکرده تا بتوان او را در یک غالب مشخص بررسی کرد. اما هر جا که حضور پیدا کرد تصویر یک نوازنده صاحب سبک از خود نشان داد. آن زمان چنداجرای زنده با مسعود شعاری برگزار کرد. گیتاریستی بود که سعی می‌کرد سازش را به سفتار مسعود شعاری نزدیک کند. آن دوران، اوایل دهه ۱۳۸۰، یکی از مهم‌ترین دوران کاری آرش میتویی بود. آرش میتویی با وجود شهرت و محبوبیتی که در میان موسیقیدان‌ها داشت، در این ۱۰سال خیلی بر صحنه ظاهر نشد، تا اینکه در برنامه‌ای تحت‌عنوان «هنرگشت‌تهران» در کاخ نیاوران ظاهر شد. میتویی در این برنامه که حدود ۲۰نوازنده در آن بداهه‌نوازی کردند، قطعاتی از آلبوم «زاهد خلوت‌نشین» که به‌زودی منتشر خواهد شد، نواخت همچنین یکی از قطعات پروژه خیام خود را پس از این هم در سالن برج آزادی روی صحنه رفت و حافظ‌خوانی کرد.

آرش میتویی از نسل میابه موسیقیدانانی است که سعی در کارهایی نامتعارف در جریان موسیقی ایران داشتند. گوش او پر بود از صداهای موسیقی دستگاهی و محلی و ساز دست‌سخت گیتارا الکتربیک بود. خیلی‌ها می‌گویند که امروز گیتاریست‌های بزرگی هستند و در گروه‌های مشهور ایرانی ساز می‌زنند، ادعان دارند آرش میتویی یکی از پیشگامان این جریان است؛ پیشگامی که می‌خواست تاریخ گیتارا الکتربیک در ایران را تغییر دهد اما به حاشیه رفت. نمی‌توان جایگاه او را نادیده گرفت کم‌اینکه در کنسرت اخیرش حافظ را روایت کرد؛ آنگونه که نیاز امروز است و آنگونه که جان کلام حافظ باقی بماند.

اما آرش میتویی و خیلی‌ها که هنوز هستند و کار می‌کنند، در حاشیه‌اند. این نوشته را با یک پرسش به پایان می‌برم؛ چرا آنان حاشیه‌نشین باقی می‌مانند؟ مگر اوهام ۱۰سال در پس پرده نماند. حالا باز اوهام شهرتی داشت که نجاتش دهد. الان چه کسی می‌داند که پویا محمودی یکی از مهم‌ترین نوازندگان گیتارا الکتربیک در ایران است؛ کسی که به‌نوعی همان مسیر آرش میتویی را رفت. آن گیتاریستی که مایه خوشتری می‌نوازد؛ در آلبوم «ترانه‌های جنوب» سهیل نقیسی، پویا محمودی است. ماهان میرعرب که روی نغمه خراسانی تنبور با گیتارا الکتربیک در سبک موسیقی جز است و کاری انجام داد که در «ال ابوت‌جز» از او و آلبومش نوشتند، در ایران چه جایگاهی دارد؟ مثلاها بسیار هستند می‌گویند این هنرمندان مخاطب عام ندارند. این بحث را نمی‌توان بدون ارزیابی رسانه‌ها مطرح کرد. آنها رسانه نداشتند و ندارند. همین امروز فریخته‌ترین رسانه‌های ایران ترجیح می‌دهند برای بار بیستم پرده‌بندی برای همان جو شجران کار کنند تا بزرگان به این جریان که حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. حالا پرسش اصلی این است آیا رسانه دنباله‌رو جریان‌ات روز است یا جریان می‌سازد؟

